

مدیریت تعارض انبیاء اولوالعزم با طاغوت

مصطفی ربانی^۱

چکیده

انسان موجودی اجتماعی است و در اجتماع منافع افراد با یکدیگر مرتبط است. غریزه حب ذات او را مجبور می‌کند تا مراعات حقوق دیگران را نکند و این امر تعارض را به وجود می‌آورد که اگر مدیریت نشود باعث اتلاف وقت و انرژی و به هدر رفتن منابع و از بین رفتن فرهنگ سازمانی، تنش‌های درونی و برونی می‌گردد که مانعی برای رسیدن به اهداف سازمانی می‌باشند. از آنجا که قرآن کریم نسخه کامل درمان بحران‌های روحی و روانی و مادی بشر از جمله تعارضات درونی و برونی می‌باشد. هدف این پژوهش تعارض پیامبران اولوالعزم با طاغوت می‌باشد و چون در این پژوهش به بررسی قصص قرآنی و تفاسیر موجود و شان نزول آیات توجه گردیده است، روش پژوهش توصیفی می‌باشد. در این پژوهش بیان گردید که ریشه تعارضات ممکن است عامل سازمانی باشد که از ماهیت سازمان سرچشمه می‌گیرد و یا عامل انسانی که از تفاوت‌های فردی نشأت گرفته است، استخراج آیات مرتبط با این عنوان مشخص گردید که عوامل عقیدتی و اخلاقی و قانون شکنی، نقش بسزائی در ایجاد تعارضات دارند و پیامبران اولوالعزم در مقابله با معارضین با ارائه راهکارهای پیشگیرانه قبل از تعارض و در صورت وقوع، با حل تعارض از طریق تشریح دین و تشویق به علم و جهل زدائی تعارضات را مدیریت کردند.

^۱. استادیار دانشگاه پیام نور hobbosabah@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۰۵

واژه های کلیدی: قرآن^۱، انبیاء اولوالعزم^۲، مدیریت تعارض^۳، طاغوت^۴

مقدمه

امروزه سازمان‌ها به دنبال نیرویی هستند که توان دستیابی به سطح مطلوب و مورد انتظار آن‌ها را ارتقاء دهد. از آنجا که نیروهای انسانی مهم‌ترین و با ارزش‌ترین سرمایه‌های یک سازمان می‌باشند شایسته است مهارت‌های انسانی که بتواند زمینه ساز تغییر و تحولات اساسی در تمامی ابعاد سازمان را فراهم کند کسب نمایند. یکی از این مهارت‌ها مدیریت تعارض است. تعارض جزء لاینفک زندگی انسانی است، مروری گذرا بر رویدادهای زندگی و پیشرفت‌ها و تعارضات بشری و حوادث تاریخی که بیانگر گوشه‌ای از واقعیت‌های زندگی اجتماعی هستند نشان می‌دهد که چگونه تعارض یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین وجوه زندگی مشترک را تشکیل می‌دهد. لذا عده‌ای معتقدند که تعارض موضوعی است که فکر انسان را بیش از هر چیز دیگری بجز خدا و عشق به خود مشغول کرده است (رابینز، ۲۰۰۸: ۲۱۱) آنچه در قرآن کریم تحت عناوین نور و ظلمت، حق و باطل، خیر و شر و عدل و ظلم آمده است و داستان‌های فراوانی چون داستان موسی و فرعون و غیره همه نشانگر وجود تعارض می‌باشد (میر کمالی، ۱۳۷۱: ۴۸) در این میان سازمان با ماهیتی که دارد زمین باروری برای پرورش و رشد تعارض‌ها و عدم توافق‌ها می‌باشد (فرهنگی، ۱۳۶۹: ۱۵) وجود افراد مختلف با ویژگی‌های شخصیتی متفاوت و تنوع سلیقه‌های آن‌ها و همچنین نیازها و باورها و انتظارات متفاوت بروز تعارض را در سازمان‌ها اجتناب ناپذیر کرده است به نحوی که تعارض بخشی از زندگی انسان‌ها در سازمان محسوب می‌گردد و فکر بسیاری از مدیران را به خود مشغول داشته است و بحث پیرامون آن از مباحث مهم رفتار سازمانی و تئوری سازمان می‌باشد. بطور کلی تعارض می‌تواند حاصل هر گونه عدم توافق بین افراد، گروه‌ها، واحدها و



سازمان‌ها باشد که به دلایل مختلفی بروز می‌کند. البته با شناخت عوامل تنش‌زا می‌توان آن‌ها را مهار نمود و با بهره‌گیری صحیح از تعارضات، سازمان را به سمت بالندگی و کمال سوق داد که این مهارت در رسیدگی به تعارض می‌تواند عامل تعیین‌کننده در توفیق مدیریت و اثر بخشی سازمان باشد (محمد زاده، ۱۳۷۵: ۳۲۳)

میانی نظری پژوهش

برخی از صاحب‌نظران مدیریت، دنیای امروز را دنیای مدیران آگاه و قرن بیستم را عصر مدیریت نام نهاده‌اند. وجود مدیریت سبب بقا و تداوم فعالیت سازمان‌ها و فقدان مدیریت موجب ناهماهنگی و انحراف از اهداف و اتلاف وقت و انرژی می‌باشد. رشته مدیریت، یکی از رشته‌های علوم انسانی و در عین حال ظریف‌ترین عضو آن است مجموعه علوم انسانی به دنبال دسته‌بندی تجربیات در جهت شناخت انسان و حل مسائل مربوط به آن می‌باشد. و اما پیچیدگی فردی و اجتماعی انسان‌ها و دشواری شناخت آن‌ها از لحاظ شخصیتی و رفتاری و حل مسائل و مشکلات مربوط به آن‌ها بر اهمیت شناخت انسان افزوده است. مدیریت در زمره علوم میان رشته‌ای قرار دارد که از رشته‌های دیگر یا ترکیبی از آن‌ها برای پرداختن به مسائل و موضوعات مربوط به رشته خود بهره می‌گیرد به عنوان نمونه از رشته روانشناسی جهت تجزیه و تحلیل روحی و روانی انسان‌ها و رفتار آن‌ها و از رشته اقتصاد جهت درک داد و ستدهای کوچک و بزرگ جوامع و افراد آن و از رشته ریاضیات جهت استفاده از استدلال‌ها و سنجش کمی روابط در سازمان‌ها و مانند آن استفاده می‌کند اما ضرورت همراه کردن و کنار هم قرار دادن مدیریت با قرآن بدین منظور است که بخشهای مختلف زندگی انسان‌ها نیازمند مدیریت است و مدیریت در آن تأثیر می‌گذارد. لذا توجه به نگرش اسلام، ارزش‌ها، اصول و معارف اسلامی در باره مدیریت امری ضروری و لازم است. آدمی با نگرش و فهمی که از قرآن به



دست می‌آورد اجزاء و ابعاد مختلف مدیریت را مورد ارزیابی قرار داده و آن‌ها را در جهت اهداف خالق انسان و جهان به کار می‌برد و لذا بدین منظور شناخت عمیق و دقیق آیات قرآن و آداب آن و به دنبال آن پابندی به این آموزه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در نظام ارزشی اسلام که کل جهان هستی تحت تدبیر و مدیریت عالی الهی قرار دارد سنت‌های ربوبی بر آن بر اساس تکامل همه انسان‌ها حاکم است و با توجه به اینکه محور اصلی در تمام علوم انسانی از جمله مدیریت انسان است بدون اعمال دیدگاه‌های خالق انسان شناخت انسان میسر نیست. در نظام مدیریتی قرآن هدف مدیر از انجام کار کمال معنوی و قرب الی الله است و در نظر او اولویت با کاری است که برای هدف مفید تر است و حتی او به نفع شخصی خود نمی‌اندیشد بلکه هدف انتفاع مجموعه انسان‌ها است که در این مسیر قرار دارند و آنچه در دیدگاه صاحب‌نظران مدیریت امروزی هدف نهایی و اصیل است از دیدگاه قرآن تنها هدفی متوسط یا وسیله‌ای برای وصول به هدف نهایی محسوب می‌گردد. طبق این دیدگاه مدیر در این فکر است که وسایل مورد نیاز کاروانی را که بسوی هدف نهایی و کمال مطلوب انسانی سیر می‌کند را فراهم آورد و برای او مهم نیست که تا چه اندازه سود شخصی عاید و واصل به او می‌شود لذا حتی حاضر است منافع شخصی خود را فدای منافع اجتماعی نماید. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۲۷۲) البته صاحب‌نظران دانش مدیریت امروز نیز دیدگاه‌هایی دارند که با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآن و تطبیق آن با کلام خدا می‌توان از آن بهره‌برداری کرد.

(حضرت آیت آ... العظمی خامنه‌ای مد ظله العالی در ملاقات با بانوان قرآن پژوه کشور در مورخه ۸۸/۷/۲۷) در این خصوص فرمودند (ریشه و پایه و اساس علوم انسانی را در قرآن باید پیدا کرد. ما بخصوص در زمینه علوم انسانی بر خلاف آنچه که انتظار می‌رفت و توقع بود حرکت مناسب و خوبی نکرده‌ایم بلکه مفاهیم گوناگون

مربوط به این علم را چه در زمینه اقتصاد و چه در زمینه‌های جامعه‌شناسی و... به شکل وحی منزل از مراکز و خواستگاه‌های غربی گرفته‌ایم و بصورت فرمولهای تغییر نکردنی در ذهنمان جا داده‌ایم و بر اساس آن می‌خواهیم عمل و برنامه خودمان را تنظیم کنیم. گاهی که این فرمول‌ها جواب نمی‌دهد و خراب در می‌آید خودمان را ملامت می‌کنیم که ما درست بکار نگرفته‌ایم در حالی که این روش، روش غلطی است) با توجه به گستردگی مباحث مدیریت در این نوشتار بر یکی از مهارت‌های مدیر یعنی مدیریت تعارض تأکید می‌گردد. صاحب‌نظران مدیریت معتقدند نیروی انسانی به عنوان اصلی‌ترین دارایی سازمان‌ها و به عنوان مزیت رقابتی^۵ مطرح است و وجود روابط سالم مبتنی بر همکاری و همدلی^۶ بین این منابع ارزشمند از جمله مهم‌ترین عوامل برای موفقیت در همه سازمان‌ها اعم از صنعتی، اداری، خدماتی، آموزشی و مانند آن‌ها است (وود من، ۱۹۹۵: ۲۵۰) با توجه به پیچیدگی روز افزون سازمان‌ها و تفاوت در اندیشه، تعارض به عنوان جزء اجتناب ناپذیر^۷ زندگی سازمانی امروز مطرح است. نکته قابل توجه اینجاست که اجتناب ناپذیر بودن تعارض دلیلی بر منفی بودن آن نیست بلکه چه بسا اگر تعارض خوب مدیریت شود برای سازمان مفید می‌باشد. شیوه برخورد و رویارویی با تعارض است که اثر آن را برای سازمان تعیین می‌کند. از اینرو بی‌شک توانایی مدیریت و کنترل پدیده تعارض در سازمان‌ها از مهم‌ترین مهارت‌های مدیریت^۸ است (همان: ۲۵۲) وجود تعارض سازمانی به عنوان جزء لاینفک مراحل مختلف چرخه عمر سازمان‌ها محسوب می‌گردد. لذا پرداختن به بحث تعارض‌های سازمانی و تلاش در راستای مدیریت نمودن آن در جهت تحقق اهداف سازمانی به منظور جلوگیری از آثار مخرب آن از قبیل اتلاف وقت و هزینه ضروری است. از این رو مدیران سازمان‌ها می‌بایست با آگاهی، شناخت و ادراک کامل نسبت به شناخت پایگاه‌های ایجاد تعارض، عوامل





تأثیر گذار و پیامدهای منفی ناشی از عدم مدیریت صحیح آن، ضمن شناخت انواع استراتژی‌های مدیریت تعارض و زمینه‌های کاربرد آن اقدام نموده که در این نوشتار به پنج استراتژی: اجتناب، رقابت، مصالحه، تشریک مساعی، نرمش از دو دیدگاه اسلام و غرب اشاره گردیده است. پیامبران اولوالعزم در برخورد با قوم خود استراتژی‌ها فوق الذکر را به کار گرفته‌اند و از طرف دیگر این استراتژی‌ها مورد توجه مدیران قرار گرفته است. به نحوی که به عنوان نمونه هنری میتزبرگ از ده نقشی که برای مدیران معرفی کرده سه نقش آن را به طور خاص مربوط به مدیریت تعارض دانسته است که این سه نقش عبارت‌اند از: اداره کننده آشوب‌ها، مذاکره کننده، تقسیم کننده منابع و با تأملی کوتاه در مورد مسئله تعارض و مدیریت آن می‌توان دریافت که مدیران برای اداره تعارض‌ها زمان زیادی صرف می‌کنند (استرو، ۲۰۰۲: ۱۲۰) از آنجا که بروز تعارض در سازمان‌ها اجتناب ناپذیر است، مدیریت این پدیده نیز از دغدغه‌های اصلی مدیران است. مدیریت تعارض فرایند حل و فصل تعارض برای دستیابی به نتایج سازنده به جای نتایج مخرب است. مدیر با اداره تعارض، دلایل اصلی ایجاد آن را رفع و گروه را در جهت اهداف سازمان هدایت می‌کند. (شرمرهورن، ۲۰۰۵: ۲۷۹)

تعارض پیامبران اولوالعزم با طاغوت

خداوند برخی از پیغمبران را اولوالعزم نامید و این پیامبران را بدین سبب الوالعزم نامیدند که دارای عزم و اراده بسیار قوی و فوق العاده بودند و بیش از دیگران با مردم زمان خویش درگیر بودند و دشواری‌های زیادی را متحمل شدند (به حضرت محمد (ص) دستور داد تا در امر جهاد و پایداری از آنان پیروی کند ((فاصبر کما صبروا اولوالعزم من الرسل)) (صبر پایداری پیشه کن همانگونه که پیامبران اولوالعزم پایداری کردند) (مجلسی، ۱۳۷۲: ۱۶۵/۱۱).

حضرت نوح (ع)

نوح نخستین پیامبر اولوالعزم است که خداوند او را با رسالت خویش بسوی قومش فرستاد زیرا به پرستش بت‌ها روی آورده بودند و غرقه در گمراهی گشته بودند. آن حضرت به شیخ الانبیا ملقب است و از پیامبران اولوالعزم می‌باشد و چون ۹۵۰ سال بر گمراهی قومش گریست و اندوه خورد نوح ناامیده شد. (مجلسی، ۱۳۷۲: ۲۸۶) در این مدت طولانی تنها هشتاد نفر به نوح و رسالتش ایمان آوردند و قرآن نام او را در ۲۸ سوره و ۴۳ مورد یادآور شده است. (طبرسی، ۱۳۷۸: ۴۰؛ ابن طاوس: ۸۳).

به واسطه این که قوم نوح قومی لجوج و خشن بودند و به شهادت قرآن از سایر امت‌ها سرکش‌تر بودند (در آیه ۵۰ سوره نجم دو قوم ثمود و عاد به شدت نکوهش شده و مستحق عذاب دانسته شده‌اند و قوم نوح از آن دو ستمگرت‌تر و سرکش‌تر معرفی شده‌اند). نوح با شیوه جدالی که آیه ۱۲۵ سوره نحل این سوره را آخرین راه هدایت به راه حق می‌داند لجاجت قوم خود را بی اثر ساخت. به عنوان نمونه،

وقتیان حضرت را به هنگام کشتی سازی مسخره می‌کردند در جواب و در تعارض با آنان فرمود. وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُونَ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروه‌هایی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می‌کنید ما نیز شما را مسخره خواهیم کرد». (هود: ۳۸) او به ساختن کشتی پرداخت اما هرگاه که گروهی از سردمداران قومش از کنار او می‌گذشتند و او را در حال تلاش و کوشش و ساختن کشتی می‌نگریستند به تمسخر او می‌پرداختند. آنان از روی تمسخر می‌گفتند هان ای نوح پس از رسالت و پیامبریت کار نجاری را برگزیده‌ای و یا این که می‌دیدند نوح در روی زمین خشک، آن کشتی را با آن عرض



و طول می‌سازد از این رو شگفت زده به تمسخر می‌پرداختند و نوح هم گفت ما هم شما را مسخره خواهیم نمود. گفته شده یعنی نوح گفت اگر شما کفرگرایان کار ما را جاهلانه عنوان می‌کنید ما نیز به هنگام فرود آمدن عذاب شما را نادان و ناآگاه خواهیم خواند و یا ما به هنگام غرق شدن شما کیفر تمسخرتان را خواهیم داد که عذاب الهی است و یا در آن شرایط بحرانی که شما گرفتار خواهید شد از روی شماتت شما را مسخره خواهیم کرد. اما شاید سؤال شود که تعارض در این جا به نحو مقابله به مثل صحیح نیست زیرا تمسخر از رذائل اخلاقی است که قرآن از آن نهی کرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی گروه دیگر را مسخره کنند.) (حجرات: ۴۹) در پاسخ می‌گوییم بر اساس ((الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ)) هتک حرمت‌ها قصاص دارد. (بقره: ۱۹۴) پس این امر مسخره نیست بلکه هتک حرمت است و حضرت نوح آن‌ها را مسخره نمی‌کند بلکه قصاص می‌کند و در دین الهی قصاص در حیثیت مجاز است و از طرف دیگر مسخره کردن قوم نوح ابتدایی ولی مسخره کردن حضرت نوح انتقام کیفر بوده است. آنان با عناوین اعتباری مسخره می‌کردند ولی نوح با عذاب تکوینی و غرق شدن کافران در طوفان رسوا کننده آن‌ها را مسخره کرده است.

تعارض طاغوت با حضرت نوح (ع)

نمونه معارضه	پاسخ پیامبر
تمسخر حضرت نوح در کشتی سازی و لجاجت و خشونت با او	ما هم به هنگام فرود آمدن عذاب شما را مسخره می‌کنیم - استحقاق عذاب

شکل ۱

حضرت ابراهیم (ع)

آن حضرت بر اساس آیه ۱۲۵ سوره نساء به خلیل الله ملقب است و نام ابراهیم ۶۹ بار در ۲۵ سوره ذکر شده است

(ثعلبی، ۶۱: ۱۴۲۲) مردم در آن زمان به شدت گرفتار انواع مظاهر شرک بودند گروهی بت‌های دست ساز را می‌پرستیدند و عده ای ستاره، ماه یا خورشید را رب خود می‌خواندند و برخی به پرستش افراد قدرتمندی چون نمرود تن داده بودند. تعارض حضرت ابراهیم در قالب براءت از شرک و کفر شکل گرفت (طیب، ۱۳۸۲: ۱۲۸).

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (قطعاً برای شما (پیروی از) ابراهیم و کسانی که با او می‌باشند سرمشقی نیکو است، آن گاه به قوم خود گفت ما از شما و آنچه می‌پرستید بیزاریم و به شما کفر می‌ورزیم و میان ما شما دشمنی و کینه پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید). (ممتحنه: ۶۰).



محور برائت، شرک و اسباب شرک و دوری از خداست و برائت تنها با لفظ نیست در این جا

((أَنَا بُرَأُ)) مرحله لفظی است و ((كفرنا)) مرحله قلبی و ((بَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَا)) مرحله عملی است (قرائتی، ۱۳۷۸: ۵۷۸).

در برائت لفظی ابراهیم رسماً نفرت خود را از بت پرستی و التزام خویش به توحید را با بیانی قاطع در برابر اجتماع نیرومند مشرکان مطرح نمود. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَاذِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (من از آن چه شریک خدا می دانید بیزارم). (انعام: ۷۸) اما تعارض عملی ابراهیم سه مرحله داشت. ۱ - کناره گیری ۲ - مبارزه ۳ - هجرت

۱ - کناره گیری ابراهیم از قوم خود

در مرحله اول از قوم خود کناره گیری کرد که البته این کناره گیری به دنبال خطاب عتاب آلود بود که: قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ رَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا. (آزر ابراهیم را تهدید به سنگسار کردن نمود و با تهدید از او خواست تا مدتی طولانی دور شود) (مریم: ۴۶) وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بَدْعَاءَ رَبِّي شَقِيًّا (و از شما، و آن که غیر غیر خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم) (مریم: ۴۸)

۲ - مبارزه ابراهیم با قوم خود

پس از آن که ابراهیم دید کناره گیری و اعتزال کارگر نیفتاد مرحله دوم برائت عملی خود را که مبارزه بود شروع کرد. وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (پس آن را، جز بزرگترینشان را ریز ریز کرد، باشد که ایشان به سراغ آن ها بروند). (انبیاء: ۵۸)

گفته شده است این بت از نظر ساختمان و پیکره بزرگ‌تر بود و عده ای گفته‌اند از نظر احترام بت پرستان به آن بزرگ‌تر بود و ابراهیم با تدبیر خود وارد بتکده شد و همه بت‌ها را یکی پس از دیگری در هم شکست و آن گاه تبر را بر گردن بت بزرگ افکند و از آنجا بیرون آمد و هدف ابراهیم از شکستن بت‌ها این بود که آنان به سوی بت بزرگ برگردند و از او بپرسند و آن گاه که او به آنان جواب نداد آنان به جهالت و ناتوانی خدای خویش پی می‌برند و مغزهای خمودشان تکان بخورد سرانجام آنان به شهر و بتکده خویش بازگشتند و با دیدن وضعیت بتکده و شکسته شدن بت‌ها فریادشان بلند شد که هرکسی با خدایان ما چنین کرده است بی گمان او از بیداد گران است (طبرسی، ۱۳۷۸: ۱۱۲).

۳- هجرت ابراهیم:

سومین مرحله برائت و تعارض عملی ابراهیم هجرت از سرزمین شرک و تجدید بنای کعبه و ایجاد پایگاه جهانی توحید بود. وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ (ابراهیم گفت من به سوی پروردگارم رهسپارم و او به زودی مرا راه خواهد نمود). (صافات: ۹۹)

ابراهیم می‌گوید منظور او این بود که من مهاجری هستم که از قلمرو و قدرت استبدادگران هجرت کرده و به سرزمینی که پروردگارم فرمان داده است می‌روم. منظور آن حضرت از آن سرزمین، فلسطین و قدس بود اما به باور (قتاده) منظور آن حضرت از هجرت نه هجرت ظاهری بلکه هجرت معنوی و اخلاقی بود (طبرسی، ۱۳۷۸: ۱۱۴).

نمونه‌های دیگری از تعارضات حضرت ابراهیم مناظرات او با ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشید پرستان بود که در سوره‌های (انعام، ۷۶ و انبیاء، ۵۲ و شعراء، ۶۹ و عنکبوت، ۱۶ و زخرف، ۲۶) که در این آیات به تعارض ابتدایی ابراهیم با بت پرستان



پرداخته است، البته یکی دیگر از تعارضات ابراهیم با فرمانروای بابل یعنی نمرود بود که قرآن می‌فرماید: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**

(آیا به داستان مناظره ابراهیم در برابر آنکه خدا به او پادشاهی داده بود با ابراهیم در مورد پروردگارش به ستیزه برخاست ننگریستی؟ آنگاه ابراهیم گفت پروردگار من آن است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند و او گفت منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت خداوند خورشید را از خاور بر می‌آورد پس تو آن را از باختر برآور و آن (نمرود مغرور و خودکامه) که کفر ورزیده بود مبهوت شد. و خداوند قوم ستکار را هدایت نمی‌کند) (بقره: ۲۵۸).

ابراهیم در احتجاج خود با نمرود ابتدا دو مورد از ویژگی‌های پروردگار را بیان نمود که زنده کردن و میراندن بود که نمرود دست به مغالطه زد و میراندن و زنده کردن را موت و حیات به معنای ظاهری دانست و گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم که طبق تاریخ در روایات نمرود دو نفر را طلبید یکی را به قتل رسانید و دیگری را رها کرد (سیوطی، ۱۹۹۳: ۲۵).

ابراهیم این مغالطه را بی‌جواب نگذاشت و از در دیگری وارد شد و بحث را بر روی طلوع و غروب خورشید گذاشت و گفت پروردگار خورشید را از شرق می‌آورد تو آن را از مغرب بیاور و این جا بود که نمرود از جواب عاجز شد و بهت زده شد و در این مناظره شکست خورد (طبرسی، ۱۳۷۸: ۱۲۳)

تعارض طاغوت با حضرت ابراهیم

نمونه معارضه	پاسخ پیامبر
شرک و بت پرستی از جمله ستاره یا ماه یا خورشید را رب خود دانستن	۱- برائت لفظی: نفرت خود را در اجتماع نیرومند مشرکان از بت پرستی اعلام کرد. ۲- برائت قلبی: در قالب کینه و عداوت نسبت به شرک و بت پرستی. ۳- برائت عملی: در قالب کناره گیری و مبارزه و هجرت

شکل ۲

حضرت موسی (ع)

موسی بن عمران یکی از بزرگترین پیامبران مبارزه کننده با ظلم و تبعیض نژادی است نام او در قرآن ۱۳۶ بار در ۳۴ سوره آمده است او ملقب به کلیم الله از پیامبران بنی اسرائیل است و او را کلیم الله گفتند زیرا به طور مستقیم با خدا سخن گفت بر خلاف سایر انبیاء که از طریق وحی با آنها سخن می گفت و سخن گفتنش با موسی آشکارا بود. تعارض و مبارزه با طاغوت یعنی فرعون به عنوان بزرگترین مظهر طغیان محتوای مأموریت حضرت موسی بود زیرا فرعون ادعای خدایی داشت و مروج بت پرستی بود و لذا خداوند تعارض با او را به عنوان فرمان رسالتش قرار داد.

أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است) (طه: ۲۴). در اینجا خداوند متعال به حضرت موسی خطاب می کند که ای موسی تو به رسالت برگزیده شده ای لذا برای رساندن پیام خدا به سوی فرعون برو، فرعونی که عضوی زورگو و خودکامه است و از مرزهای حق و عدالت بیرون رفته است و سر به



طغیان‌گری برداشته است و در اینجا بود که موسی از خداوند چهار درخواست نمود که هر یک از آن‌ها اصلی از اساسی‌ترین اصول مدیریت اسلامی است که این اصول عبارت‌اند از: ۱- شرح صدر ۲- آسان شدن کار ۳- رسایی سخن ۴- معاون شایسته. قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَأَجْعَل لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي، كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيرًا، وَتَذَكَّرَ كَثِيرًا. (موسی گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار ده و به وسیله برادرم هارون پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم) (طه/۳۴-۲۵)

اینجا بود که موسی به خداوند خطاب کرد پروردگارا اینک که به چنین کار بزرگی باید پردازم سینه‌ام را گشایش بخش تا ترسم و بیمی به دل راه ندهم و به دوش کشیدن رسالت را به من آسان ساز تا بتوانم به دربار این خودکامگان مغرور گام بسپارم و آنان را به حق و عدالت فراخوانم. به عقیده بعضی حضرت موسی واژه‌ها را به سرعت بیان نمود و در نتیجه شنونده مفهوم پیام او را خوب دریافت نمی‌کرد از این رو از پروردگارش خواست تا گره از زبانش بگشاید تا آنان سخن مرا دریابند و من به آسانی بتوانم پیام تو را به آنان برسانم و در این راه بزرگ دستیار و وزیری دلسوز لازم است از این رو از بارگاہت می‌خواهم که یکی از خاندان و نزدیکانم را که برایم دلسوزتر و پرمهر تر است به یاریم بفرستی سپس فرد مورد نظرش را پیشنهاد کرد که این مسئولیت بزرگ را به برادرم (هارون) واگذار که برادر پدری و مادری موسی بود که در آن زمان به همراهش نبود و در مصر می‌زیست و نیز به وسیله او پشت مرا استوار دار و او را به یاریم برانگیز و برای هارون تقاضای رسالت کرد و گفت او را در رساندن پیام انسان‌ساز و آزادی بخش خودت هم‌تا و

همراه و همدل من قرار ده و شوری در او برانگیز که به یاری من پرشورتر و پرتلاش تر و خستگی ناپذیرتر گردد. و بدینسان هم برای او تقاضای وزارت نمود و هم رسالت و نبوت و بالاخره هدف از تقاضای چهارگانه خود را هدفی مقدس و الهی و پرشکوه بیان کرد که آن هدف پنجم این بود که تا تو را به پاکی و قداست بستاییم و بسیار سپاس گذاریم یعنی این درخواست‌های او را از بارگاه خداوند نه به انگیزه مقام جویی و قدرت طلبی و ریاست و جاه و جبروت است بلکه برای این است که بهتر و شایسته تر بتواند خدای یکتا را بپرستد و با تأمین حقوق و آزادی انسانها و برجیدن بساط ارتجاع و استبداد بهتر و زبینه تر مقررات عادلانه الهی را پیاده کند (طبرسی، ۱۳۷۸: ۷۴۳).

مدیریت تعارض انبیاء اولوالعزم با طاغوت

البته یکی از اصول لازم برای مدیریت شرح صدر است که مرکب از دو کلمه شرح و صدر می‌باشد که «اصل الشرح بسط اللحم و نحوه» ریشه لغت شرح، باز کردن گوشت و مانند آن است، همان گونه که گوشت بدن حیوان یا انسانی را باز می‌کند آن قسمت بدن ظاهر می‌شود مسائل علمی نیز قابل شرح و بساط است و معنای حقیقی صدر یعنی سینه ولی معنای مجازی آن یعنی محل ادراکات عقلی و قلبی انسان می‌باشد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۴۶).



دانشگاه خوارزمی

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود). (حج: ۴۶).

شرح صدر یعنی ظرفیت فکری و روحی و به عبارت دیگر گنجایش انسان برای ادراکات و احساساتی که بر او وارد می‌گردد، در مقابل ضیق صدر که به معنای کم ظرفیتی و عدم گنجایش لازم نسبت به واردات فکری و روحی است که این ظرفیت فکری و روحی یعنی آمادگی قلب برای پذیرش حق است که اگر چنین ظرفیتی را



انسان در خودش ایجاد کند مقدمات هدایت را فراهم نموده است (محمدی ری شهری، ۱۳۶۳: ۲۴).

فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يردْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (کسی را که خدا بخواهد هدایت کند به او آماذگی پذیرش اسلام عنایت می‌نماید.) (انعام: ۱۲۵).

و کسی می‌تواند مدیریت بر خود و یا مدیریت بر دیگران بکند که از نعمت شرح صدر برخوردار باشد و در خود ایجاد ظرفیت روحی و فکری نماید و اگر امروزه مدیریت‌ها دچار خلل و نارسایی می‌شوند یکی از دلایل آن ضیق صدر و به قول قرآن قساوت قلب است که نوعی بیماری روانی محسوب می‌شود یعنی موضع گیری در برابر آن چه حق و عدل است مدیر شایسته نیازمند صفات و ویژگی‌هایی است که عمده آن ویژگی‌ها یا تمام آن‌ها از شرح صدر مایه می‌گیرند (سبحانی، ۱۳۷۰: ۲۱۴).

بصیرت، بینش سیاسی، حُسن خلق، رفق و مدارا، قاطعیت، انتقادپذیری، تغافل، امید و استقامت از ویژگی‌های یک مدیر شایسته است و همه این صفات از آثار شرح صدر هستند، البته ناگفته نماند که شرح صدر نیازمند شناخت دقیق و عمیق نسبت به حقایق هستی است که در اثر آن انسان تسلیم حق می‌گردد و به آرامش دل می‌رسد و از دنیا دل می‌کند و به آخرت دل می‌بندد. (همان: ۲۴۶) یکی از نکاتی که در تعارض باید مدنظر داشته باشیم نرمش است که حتی در تعارض و مقابله، گفتار ما باید نرم و دلپذیر باشد در این جا خداوند به موسی می‌فرماید به سوی فرعون حرکت کن اما اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. (با او سخن نرم بگویند شاید که بپذیرد یا بترسد.) (طه: ۴۳) و اثر این شیوه در برخورد با انسان‌های متکبر آشکار می‌شود زیرا

شدت و خشونت بر تکبر آنها می‌افزاید و از طرفی اولین گام در امر به معروف و نهی از منکر بیان نرم است و امیدها در نرمی است و انتظاری از خشونت نمی‌رود و حتی با سرکش‌ترین افراد نیز باید ابتدا با نرمی و لطافت سخن گفت زیرا شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفت و گوی صمیمانه باشد و این امر مختص حضرت موسی نبود بلکه خداوند به پیامبر اکرم (ص) نیز می‌فرماید با نرمی و ملاطفت با مردم رفتار کن.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند) (آل عمران: ۱۵۹) (اما با (لعله یتذکر) می‌فهماند که نباید از ملامت دیگران مأیوس بود او را بر اساس امید و نوید به سوی حق فراخوانید، نه بر اساس یأس و ناامیدی، چرا که اگر انسان کاری را از روی امید و بر اساس نوید انجام دهد بهتر به نتیجه می‌رسد، تا این که کاری را بر اساس یأس و نومیدی به انجام رساند.) (طبرسی: ۷۵۹)

امیر المؤمنین (ع) هنگام برخورد با معاویه در صفین با صدای بلند می‌فرمود قسم به خداوند با معاویه و اصحاب او نبرد خواهم کرد ولی آهسته می‌فرمود انشاءالله گفتند انشاءالله چه معنی دارد؟ فرمود غرضم از این کار برانگیختن یارانم برای جنگ است تا متفرق نشوند مانند این که خداوند به موسی گفت (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئَلَّا يَعْتَدِيَ) (اوینخشی) (خداوند می‌دانست فرعون متذکر نمی‌شود ولی به جهت برانگیختن موسی برای رفتن به سوی فرعون این گونه سخن گفت. (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۶۰) نکته دیگری که در تعارض موسی با فرعون قابل وصف است مبارزه حضرت موسی با فرعون است و این تعارض به دو شکل مبارزه علمی و عملی می‌باشد.



مبارزه علمی: موسی در این مبارزه ابتدا جایگاه خود را معرفی می‌کند که من فرستاده خداوند هستم وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ وَگفت موسی ای فرعون به درستی که من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیان هستم. (اعراف: ۱۰۴) و سپس هدف از رسالت خود را بیان می‌کند که مبارزه با برتری جویی فرعون است. وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (و بر خدا برتری مجوید). (دخان: ۱۹) مطلب دیگری که موسی روی آن تأکید داشت این بود که بایستی بنی اسرائیل را آزاد کنید. أَنْ أَدُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. (بندگان خدا را به من بسپارید) (دخان: ۱۸).

مبارزه عملی: آنچه مسلم است فرعون و درباریان او به خاطر تأمین منافع دنیوی حتی با شناخت حق زیر بار آن نمی‌روند و لذا با توجه به لزوم رفع موانع در پیشبرد اهداف الهی مبارزه عملی با طاغوت لازم و واجب است اولین مرحله در تعارض عملی شرکت حضرت موسی به دعوت فرعون در مبارزه با ساحران زبردست بود. «فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ». در این هنگام موسی عصای خود را افکند، و ناگهان مار عظیمی آشکار شد (شعراء: ۳۲) با توجه به اینکه فرعون فضای ترس و اضطرابی بر جامعه بنی اسرائیل حاکم کرده بود و حتی موسی را تهدید به زندان کرده بود. «قَالَ لَنْ آتِخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ». (مسلماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد) (شعراء: ۲۹)

موسی تعارض و مقابله خود را ابتدا با این جو آغاز نمود و ماری بسیار بزرگ از عصای او به وجود آمد و آنچنان وحشتی حاکم شد که همه تهدیدهای فرعون مبنی بر زندان و شکنجه را از یاد بردند و به دنبال آن به خاطر این که مردم در اثر ترس از موسی دور شوند بلکه با امید و آرامش متمایل به موسی نشوند. وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ. (و دست خود را (در گریبان فرو برد و) بیرون آورد، و در برابر

تماشاگران پیدا شد.) (شعرا: ۳۳) و این جا بود که قلب‌های مضطرب آرام گرفت. فرعون برای مقابله با این عمل موسی و این که او را در چشم مردم منفور جلوه دهد و موفقیت و معجزه او را بی ارزش کند.

«قَالَ لِلْمَلِكِ حَوْلُهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»، «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ». (فرعون) به گروه‌هایی که اطراف او بودند گفت: واقعاً این ساحری بسیار داناست. (شعرا: ۳۴) این جا بود که فرعون پیشنهاد مقابله با موسی توسط زبردست‌ترین ساحران خود را داد و موسی نیز به واسطه اطمینان کامل به پیروزی این پیشنهاد را پذیرفت. و کار بدانجا خاتمه یافت که ساحران به سجده افتادند و به موسی ایمان آوردند و این در واقع مبارزه مستقیم موسی بود. می‌توان گفت موسی در بحث تعارض دو شیوه را به کار گرفت ابتدا در مواجهه با طاغوت قرار گرفت که از طریق ابلاغ پیام‌های الهی و جدال احسن و ارائه معجزه با آن مبارزه علمی انجام داد و در مسابقه با ساحران مبارزه عملی خود را شکل داد و روش دوم او جاذبه او در دعوت و هدایت مستضعفان بود که از طریق یادآوری نعمت‌های خداوند و برائت از بی ایمانان و ایجاد امید و پرهیز از یاس و مبارزه با انحرافات و برخورد عاطفی حداکثر جذب را داشت (طبرسی، ۱۳۷۸: ۲۱۸).

تعارض طاغوت با حضرت موسی (ع)

نمونه معارضه	پاسخ پیامبر
ظلم و تبعیض نژادی	مبارزه عملی که موسی جایگاه خود را معرفی می‌کند که من فرستاده خداوند هستم و مبارزه عملی که در قالب دعوت فرعون و مبارزه با ساحران زیر دست بود

شکل ۳

حضرت عیسی (ع)

در قرآن از حضرت عیسی با دو نام (مسیح و عیسی) مجموعاً ۳۶ بار یاد شده است (سبحانی، ۱۳۷۰: ۳۵۱). در مورد تعارض عیسی با قوم خود (بنی اسرائیل) می‌توان به انذار مشفقانه حضرت عیسی به بنی اسرائیل اشاره کرد زیرا مسیحیان گرایش شدید به شرک داشتند و دسته ای می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است و دسته ای می‌گفتند خدا از سه عنصر پدر، پسر و روح الله پدید آمده است و به جای یکتا پرستی به یگانه پرستی رو آورده بودند و این جا بود که: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمگران یار و یابوری ندارند (مائده: ۷۲).

آیه شریفه بر این واقعیت رهنمون است که هرکس بگوید خدا یکی از سه عنصر است، به کفر گرفتار شده و از قلمرو توحید و یکتا پرستی بیرون رفته است (طبرسی،

۱۳۷۸:۸۰۵). و لذا می‌توان گفت اولین تعارض حضرت عیسی با مشرکان قوم خود و به واسطه شرک آن‌ها بود و اما تعارض دیگری که عیسی با قوم خود داشت رفع اختلافاتی بود که در میان قوم او موجود بود. زیرا یکی اهداف پیامبران ایجاد مصالحه بین پیروان خود می‌باشد که اختلافات آن‌ها منجر به نزاع نگردد. فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (پس گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف کردند) (مریم/۳۷/۱۹) با همه سفارش‌های مسیح در مورد یکتا گرایی و یکتا پرستی پس از او گروه‌ها از میان پیروانش به کشمکش پرداختند و هر گروه راهی در پیش گرفت و درگیری‌ها و کشمکش‌های مذهبی پدید آمد که هر گروهی باور و برداشتی بر خلاف گروه دیگر داشت و اهل کتاب در مورد شخصیت عیسی دستخوش کشمکش شدند گروهی که به مسیحیان یعقوبیه شهرت داشتند او را خدا اعلان کردند و گروهی که به نسطوریه معروف شدند او را پسر خدا و گروه دیگری که اسرائیلیه نام داشت او را خدای سوم نامیدند اما مردم مسلمان و (گروهی از مسیحیان که به باور و عقیده درست خویش استوار بودند او را بنده راستین خدا و پیامبر برگزیده او شناختند) (طبرسی، ۱۳۷۸: ۶۱۱) آنچه از مباحث فوق‌الذکر نتیجه می‌گیریم این است که مسیح در تعارض با بنی اسرائیل پیش از هر چیز و هر سخنی از توحید گرایی و یکتا پرستی سخن دارد که ((ان الله هو ربی و ربکم)) (این خدای یکتاست که پروردگار من و شماست). (طبرسی، ۱۳۷۸: ۸۱۴)

تعارض طاغوت با حضرت عیسی (ع)

نمونه معارضه	پاسخ پیامبر
شرک قوم بنی اسرائیل از جمله مسیحیان که گرایش به شرک داشتند و می‌گفتند خداوند از سه عنصر پدر و پسر و روح القدس پدید آمده و نیز اختلافاتی که خود قوم با یکدیگر داشته‌اند.	مسیح سخن از توحید گرایی و یکتا پرستی داشت ((که ان الله هو ربی و ربکم))

شکل ۴

حضرت محمد (ص)

چون محور رسالت رسول اکرم ابلاغ حجت بود لذا خداوند رسول اکرم را با احتجاجهای متعدد مانوس نمود تا هم در مرحله حس سخن بگوید که پشتوانه مثالی داشته باشد و هم به نحوی سخن بگوید که علاوه بر حس پشتوانه عقلی نیز داشته باشد تا اولوالباب که به معارف بلند عقل وابسته‌اند بتوانند از معارف عقلی مدد بگیرند و هم کسانی که در نشئه مثال به سر می‌برند از میل به اصل مطلب محروم نمانند که این امر گاهی با حکمت و برهان و زمانی با موعظه و خطابه و گاهی با جدال احسن همراه بود و قرآن فرق تعارضات نبوی با معارضات مشرکین را اینگونه بیان می‌کند که ریشه جدال احسن وحی و الهام الهی و حکمت طلبی بود و ریشه جدال باطل مشرکین القائنات شیطانی و عصیت طلب بود (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۷۰).

خداوند، خود را باغبان جوامع بشری نامید. هُوَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (و خداست که شما را میان گلی از دل زمین رویانده، چه رویاندنی. (نوح: ۱۷) و زمین را به عنوان



جایگاه انسان که خلیفه الله است معرفی کرد و اصل خلافت مانند درخت پرثمری است که هر لحظه میوه می‌دهد، در جامعه انسانی نیز گاهی علف هرزی می‌روید زیرا خاصیت عالم حرکت و ماده، تراحم و تعارض است. طاغوتیان نیز در جامعه بشری همچون علف‌های هرزی می‌باشند و سرنوشت آن‌ها نیز مانند علف‌های هرز است و قرآن می‌فرماید: فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (ما آنان را پس از چند صباحی مهلت از ریشه‌کن‌کنیم) (سبا: ۱۹). (و درباره قوم عاد و ثمود می‌گوید آن‌ها را چنان ریشه‌کن ساختیم که گویا دیروز در این سرزمین نبوده‌اند) (کان لم تعن بالامس) با این که درخت ریشه دار مدتی پس از کندن، آثارش معلوم است، لکن بر اثر قدرت الهی ریشه طغیان‌گران با همه سوابق ممتدی که داشتند کنده شده که هیچ اثری از آنان نمانده است). (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۴) اما وقتی از ابراهیم سخن به میان می‌آید خدا می‌فرماید ما برای همیشه فکر ابراهیمی را در نسل او حفظ کردیم. (و جعلها کلمه باقیه فی عقبه) و او این توحیدگرایی ناب و خالص، و این بیزاری از شرک و بیداد را در نسل او جاودانه ساخت و امام صادق (ع) فرمود (الکلمه باقیه فی عقبه هی الامامه الی یوم الدین) کلمه باقیه عبارت است از اصل امامت و پیشوایی آسمانی که تا روز رستاخیز در نسل او باقی مانده است (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱۳۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۳۸)

به باور سُدی نسل و تبار معنوی و مکتبی و دینی ابراهیمی که مورد نظر آیه مورد بحث است آل محمد (ص) می‌باشند و آنان هستند که تا روز رستاخیز مردم را مانند ابراهیم پیامبر، از سویی مردم را دلسوزانه و خیرخواهانه و بشر دوستانه، به توحید و تقوا و عدل و انصاف و آزادگی فرا می‌خوانند و از دگر سو از شرک و بیداد و ستم و تباهی و اختناق و استبداد و زورمداری اعلام بیزاری و نفرت می‌کنند (طبرسی،



۱۳۷۸: ۲۲۰) و خداوند نیز مسلمانان را فرزند معنوی ابراهیم خلیل می‌داند. «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُنِيكُمْ إِبرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (از آیین پدرتان ابراهیم (پیروی کنید) خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید) (حج، ۷۸) خداوند رسول اکرم (ص) را به عنوان مهیمن بر سایر رسولان و کتاب او را مهیمن بر سایر کتب آسمانی نامید زیرا همه مزایای انبیای پیشین و کتب پیشین را دارد به اضافه مزایای دیگری که دارند. خداوند می‌فرماید: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيْنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (بقره: ۲۵۳) یا وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنْ الشَّيْطَانُ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا. (بعضی انبیاء را به برخی دیگر فضیلت دادیم) (اسراء: ۵۵) در باره انبیاء اولوالعزم نیز مزیت خاص قائل است که برای سایرین قائل نیست و در خود انبیاء اولوالعزم پیغمبر اسلام برتر از بقیه می‌باشد پس معلوم می‌شود که پیامبر اسلام همه مزایای عامه و خاصه انبیاء پیشین و اولوالعزم را به نحو کمال داراست که از آن جمله‌اند: ۱- بشارت مسیح به آمدن او ۲- مهیمن بودن کتاب او ۳- خاتمیت رسول اکرم (ص) ۴- عبودیت رسول اکرم (ص) ۵- ما ينطق عن الهوى بودن رسول اکرم (ص) (جز وحی نمی‌گوید) ۶- نرمی و صلابت او ۷- تجلیل در خطاب (که خداوند هرگز نام پیغمبر را با عنوان محمد نمی‌برد بلکه با با تعبیرات تخیل آمیز با او یاد می‌کند.

۸- عظمت در اخلاق ۹- پیامبر جهانی ۱۰- رأفت و رحمت ۱۱ - دعوت عاقلانه و عالمانه به دین.

تعارض طاغوت با حضرت محمد (ص)

نمونه معارضه	پاسخ پیامبر
تعارضات اهل کتاب، منافقین، مشرکان و...	۱- تعارض حضرت با اهل کتاب عاقلانه و عالمانه بود و ادعای او آمیخته با اعتدال بود که در قالب حکمت و موعظه و جدال احسن که سه راه اخلاقی بود انجام گرفت. ۲- تعارض حضرت با منافقین براساس آموزه‌های قرآن مقابله و اجتناب از آنها و روشنگری در مورد اینکه منافقین همان فاسقان هستند و جایگاه آنها در جهنم است. (توبه/۶۷، نساء/۱۴۵)

مدیریت تعارض انبیاء اولوالعزم با طاغوت



دانشگاه خوارزمی

شکل ۵

تعارض پیامبر اسلام با گروه‌ها

۲۲۳

گروه‌های مختلفی در مقابل پیامبر اسلام صف‌آرایی کردند که به عنوان نمونه می‌توان اهل کتاب و منافقین را در زمره آنها جای داد.

- تعارض پیامبر با اهل کتاب

تعارض پیامبر اکرم با اهل کتاب عاقلانه و عالمانه بود، ادعای او آمیخته با اعتدال بود
وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي



أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (با اهل کتاب جز به روشی که نیکوترین است مجادله نکنید.) (عنکبوت: ۴۶)

و لا تجادلوا: این واژه از ریشه جدال و جدل آمده و در اصل به مفهوم در هم پیچیدن است و به حسن تناسب در بحث و گفتگو و کشمکش گفتاری برای در هم پیچیدن مخاطب به کار می‌رود و برای به زمین زدن دیگری است. جدال غیر احسن آن است که در اثر ضعف فکری خود حقی را انکار کند یا باطلی را بپذیرد تا در اثر سوء استفاده از ضعف فکری رقیب چنین کاری را انجام دهد و منظور از بحث و گفتگو به صورت بهترین شیوه با مسیحیان نجران است که برای تحقیق پیرامون قرآن و حقانیت دعوت پیامبران و رسالت او هیئتی از دانشمندان و پارسایان خویش را به مدینه گسیل داشتند و عده ای روش با یهودیان و پیروان حضرت مسیح را گفته اند و نوع احسن آن این است که انسان با بیانی قانع کننده و سرشار از دلیل و برهان و در بهترین قالب و بیان با آنان گفت و گو نماید تا خردمندانشان سخن را پذیرا و به درستی دعوت پی بردند و همراه با نرمش و مدارا باشد و این شیوه تعارض رسول اکرم با مخالفین خود از ارباب ملل و نحل و صاحبان مذاهب مختلف بود که از راه جدال احسن به تعارض برخواست نه جدال باطل، زیرا دین اسلام و شیوه پیامبر او بر اساس علم و عقل استوار است (طبرسی، ۱۳۷۸: ۴۶).

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (ای پیامبر، مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با آنان به نیکوترین سبک بحث و گفت و گو نما.) (نحل: ۱۲۵).

در این آیه خداوند سه راه اخلاقی را در جلوامت اسلام که رسول اکرم اسوهی آنان است جهت تعارض و مقابله و دعوت دیگران قرار داده است حکمت، موعظت و

جدال احسن که با این سه شیوه به تعارض با مخالفان پرداخته و یا مردم را به سوی حق و عدالت دعوت کند.

حکمت: رسیدن به حق با علم و عقل است، پس حکمت در مورد خداوند یعنی شناخت حقیقت انبیاء و آفرینش آنها در نهایت حکمت و در مورد انسان یعنی شناخت صحیح از موجودات و انجام افعال نیکو (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۲۰) و انسانی که حکمت را سرلوحه کار خود قرار دهد نیک و بد و صلاح و تباهی را تشخیص می‌دهد و در نتیجه هم خودش و هم دیگران را به سوی ارزش‌ها و کارهای درست و گفتار نیک و خدا پسندانه رهنمون می‌کند و مرتکب زشتی و تباهی نمی‌شوند.

موعظه حسنه: وعظ، متذکر شدن به خیر است به گونه ای قلب را نرم می‌کند. منظور از موعظه و اندرز نیکو، تشویق و ترغیب مردم به ترک زشتی و گناه و آراستگی به ارزش‌ها و انجام کارهای شایسته است به گونه ای که زشتی‌ها و ضد ارزش‌ها در نظر آنان نفرت‌انگیز جلوه کند و ارزش‌های زیبا و دوست‌داشتنی باشد. (طبرسی، ۱۳۷۸: ۷۷۸) و جادلهم بالتی هی احسن) یعنی و در سایه قرآن که در بردارنده بهترین دلیل‌ها و روشن‌گرترین بره‌آنهاست، با مخالفان به گفتگو پردازد و با نرمش قهرمانانه آنان را اندرز بده (همان).

پس می‌توان گفت شکل تعارضات پیامبر با اقوام عالمانه و عاقلانه بود که نتیجه آن سرشار از حکمت و موعظه همراه با جدال احسن می‌باشد.

- تعارض پیامبر اسلام با منافقین

منافق و نفاق از نفق به معنای نفوذ و پیشروی در کانال‌های زیر زمین برای استتار یا فرار است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۱: ۲۴۶). نکته قابل توجه آن است که مسئله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر (ص) نبوده است بلکه هر جامعه ای مخصوصاً



جوامع انقلابی با آن روبرو هستند به همین دلیل باید تحلیل‌ها و موشکافی‌های قرآن را روی این مسئله نه به عنوان یک مسئله تاریخی بلکه به عنوان یک مسئله مورد نیاز فعلی مورد بررسی قرار داد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت و نیز باید نشانه‌های آن‌ها را که قرآن بطور گسترده بازگو کرده است دقیقاً شناخت و از طریق این نشانه‌ها به خطوط و نقشه‌های آن‌ها پی برد. نکته مهم دیگر اینکه خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است چرا که از یک سو شناخت آن‌ها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می‌کنند که جدا ساختن آن‌ها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آن‌ها با سایر اعضای جامعه کار مبارزه را با آن‌ها دشوار می‌سازد، به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده است. با توجه به ویژگی‌های متعدد و خطرناک منافقین که همچون ستون پنجم دشمن از داخل جوامع دینی به آن ضربه می‌زنند لزوم بازشناسی ویژگی‌های آنان و اقدامات آنان جهت بر اندازی دین لازم و ضروری است. بر اساس آنچه از بررسی واژگان گویای وجود معارضه از سوی معارضین در قرآن کریم به دست می‌آید دوام، تعدد جنبه‌های مبارزه و استفاده از ترفندها و تاکتیک‌های مختلف برای ضربه زدن به مبانی حق و حقیقت از ویژگی‌های معارضین است. قرآن کریم برای منافقین ویژگی‌هایی بیان می‌کند که ذیلاً به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. ۱- در قالب ایمان کفر می‌ورزند (بقره، ۸)

۲- نیرنگ و فریبکاری (بقره، ۹) ۳- در قالب اصلاح دست به افساد می‌زنند (بقره: ۱۲)

۴- بی خردی (بقره، ۱۳) ۵- چند چهرگی (بقره: ۱۴) ۶- طغیان گری (بقره: ۱۵) ۷- تشویق به منکرات (توبه: ۶۷) ۸- ممانعت از نیکی‌ها (همان) ۹- تنگ نظری (همان)

۱۰- فراموشی خداوند (همان) ۱۱- عدم پیروی از دستورات خداوند (همان) ۱۲-

عیب جویی (توبه، ۷۹) ۱۳ - ریاکاری در عبادت (نساء: ۱۴۲) ۱۴ - عدم رغبت به کارهای خیر (توبه: ۵۴) ۱۵ - نان به نرخ روز خوردن (نساء: ۱۴۱) ۱۶ - فقط منافع خود را دیدن (توبه: ۵۸) ۱۷ - دروغگویی (توبه: ۱) گمراه سازی (توبه: ۲) ۱۹ - فریبکاری (توبه: ۴) ۲۰ - تسلیم حق نشدن (توبه: ۴) ۲۱ - بد گمانی (توبه: ۴) ۲۲ - مسخره کردن (توبه: ۵) ۲۳ - محاصره اقتصادی (توبه: ۷) ۲۴ - عزت خود و ذلت دیگران (توبه: ۸) خداوند می‌فرماید: *الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.* (منافقان همان فاسقانند). (توبه: ۶۷) از انجام دستورات شرع خارج شدند و خداوند وجود منافقان را برتر از کافران قرار داده و فرموده: *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا* (به درستی که منافقان در پایین‌ترین درکات و طبقات دوزخ قرار دارند). (نساء: ۱۴۵) «و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين» (و از مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ام در حالی که آن‌ها مؤمن نیستند). (توبه: ۴۸) بنابر روایات هرکس زبان و علمش هماهنگ نباشد سهمی از نفاق دارد (مجلسی، ۱۳۷۸: ۶۵/۲) نفاق در اصطلاح قرآنی عبارت است از اظهار ایمان و پنهان داشتن کفر (مجلسی، ۱۳۷۸: ۲۷۸) و به مبنای دیگر نفاق یعنی اقرار به ایمان به زبان و عدم اعتقاد آن در قلب می‌باشد.

نتیجه‌گیری

معارضه بین حق و باطل در طول تاریخ مستمراً وجود داشته است و یکی از این معارضات با انبیاء از جمله انبیاء اولوالعزم بوده است به نحوی که اهل باطل در هر عصری به مقابله و معارضه با پیامبر الهی آن زمان که پیغام خدا را برای فلاح و رستگاری انسان‌ها می‌آمد بر می‌آمدند و خداوند متعال در صورتی که این معارضین



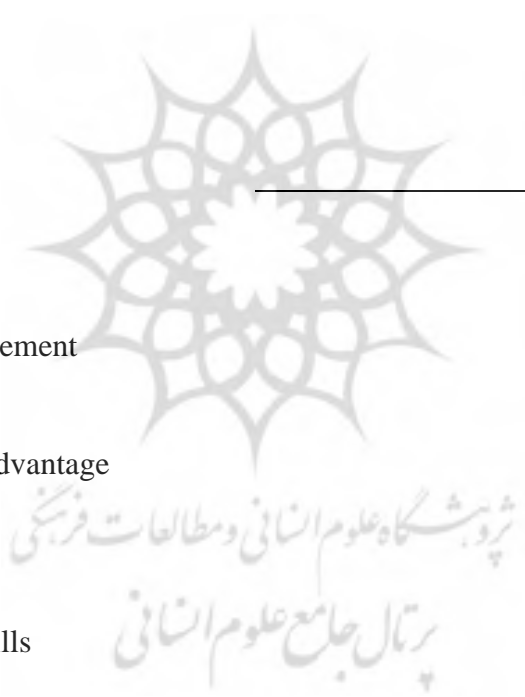
دست از مقابله و دشمنی بر دارند و تسلیم حق شوند دستور پرهیز از معارضه را به انبیاء خود داده است و در غیر اینصورت می‌فرماید با آن‌ها مقابله کنید. به واسطه این که قوم نوح قومی لجوج و خشن بودند و به شهادت قرآن از سایر امت‌ها سرکش‌تر بودند (در آیه ۵۰ سوره نجم دو قوم ثمود و عاد به شدت نکوهش شده و مستحق عذاب دانسته شده‌اند و قوم نوح از آن دو ستمگرت‌تر و سرکش‌تر معرفی شده‌اند.) نوح با شیوه جدالی که آیه ۱۲۵ سوره نحل این سوره را آخرین راه هدایت به راه حق می‌داند لجاجت قوم خود را بی‌اثر ساخت. به عنوان نمونه، وقتیان حضرت مشغول کشتی‌سازی بود او را مسخره می‌کردند. حضرت ابراهیم گرفتار انواع مظاهر شرک بود که عده‌ای بت‌های دست‌ساز و عده‌ای ستاره، ماه یا خورشید را رب خود می‌خواندند و تعارض آن حضرت در قالب برائت از شرک و کفر شکل گرفت که این برائت‌مراحلی داشت از جمله برائت لفظی که ابراهیم رسماً نفرت خود را از بت پرستی اعلام کرد و برائت عملی ابراهیم سه مرحله داشت که در مرحله اول کناره‌گیری از قوم خود را به عنوان تعارض اجراء نمود و وقتی ابراهیم ملاحظه کرد که کناره‌گیری ثمره ندارد به مبارزه با قوم خود در عمل برخاست که بت‌بزرگ را ریزیز کرد و آخرین مرحله مبارزه عملی ابراهیم هجرت آن حضرت از سرزمین شرک بود. آن حضرت تعارض خود را در قالب مبارزه با ظلم و تبعیض نژادی بیان نمود که مصداق بارز آن با طاغوت زمان یعنی فرعون بزرگترین مظهر طغیان بود زیرا او ادعای خدایی داشت و مروج بت پرستی بود و لذا خداوند تعارض با فرعون را به عنوان فرمان رسالتش به موسی اعلام نمود (طه: ۲۴). در اینجا موسی نیز یک مبارزه علمی داشت که اعلام نمود من فرستاده خدا هستم که این امر بیانگر معرفی جایگاه موسی بود (اعراف: ۱۰۴) و مبارزه دوم او مبارزه عملی بود که از جمله آن می‌توان شرکت موسی در دعوت فرعون و مبارزه با ساحران

زیر دست بود که با جدال احسن و ارائه معجزه مبارزه عملی و علمی خود را به ظهور رسانید. انذار مشفقانه حضرت عیسی به بنی اسرائیل نمونه بارز تعارض آن حضرت با قوم خود بود زیرا مسیحیان گرایش شدید به شرک داشتند و درگیری های مذهبی بین آنها پدید آمده بود و هر کدام در مورد خدا دیدگاهی داشتند. عده ای خداوند را همان مسیح تلقی می کردند و عده ای می گفتند خدا از سه عنصر پدر و پسر و روح القدس پدیده آمده است و حتی عده ای در مورد شخصیت خود عیسی اختلاف نظر داشتند. در هر صورت مسیح در تعارض با بنی اسرائیل فقط سخن از توحید گرایی و یکتا پرستی داشت که «ان الله هو ربی وربکم» این خدای یکتاست که پروردگار من و شماست. (مریم: ۳۷) چون محور سالت پیامبر اکرم ابلاغ حجت بود لذا خداوند او را با احتجاج های متعدد مأنوس نمود. لذا در سخنانش هم پشتوانه حسی داشت و هم پشتوانه عقلی. گروه های مختلفی به معارضه با پیامبر اسلام برخواستند که به عنوان نمونه می توان اهل کتاب و منافقین را در زمره آنها جای دارد. تعارض پیامبر اکرم با اهل کتاب عاقلانه و عادلانه بود و ادعای او آمیخته با اعتدال بود (عنکبوت: ۴۶) او از راه جدال احسن به تعارض برخواست نه جدال باطل زیرا دین اسلام و شیوه پیامبر او بر اساس علم و عقل استوار بود (نحل: ۱۲۵) تعارض او با منافقین نیز به همین ترتیب بود. البته ناگفته نماند که مسئله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر نبود بلکه هر جامعه ای خالی از وجود منافقین نبود و خطر منافقان بزرگترین خطر برای جوامع محسوب می گردد زیرا از یک طرف شناخت آنها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر آنچنان نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است. اگر خواسته باشیم شیوه های ارائه شده جهت مدیریت تعارض از دیدگاه دانشمندان مدیریت امروز و انبیاء اولوالعزم را مقایسه و تطبیق کنیم می توان گفت که هر فضیلتی که مکتب های غیر الهی دارند محصول بهره گیری از

تعلیمات انبیاست، با این تفاوت که آن‌ها جهت مردمی ره آورد انبیاء را گرفته و جهت الهی آن را وانهادند، گرچه جهات الهی آمیخته با جهات مردمی است اما مکاتب غیر الهی بین خدا و پیغمبر جدایی افکندند بعضی را پذیرفته و نسبت به بعضی دیگر کفر ورزیدند (و می گویند به بعضی ایمان می آوریم و بعضی را انکار می کنیم) (نساء: ۱۵۰).

پی نوشت

- ^۱ Quran
- ^۲ Prophets
- ^۳ conflict Management
- ^۴ Tyrant
- ^۵ Competitive Advantage
- ^۶ Unanimity
- ^۷ - Unavailable
- ^۸ Managerial Skills



نارینخنامه خوارزمی - فصلنامه علمی - تخصصی - سال چهارم، زمستان ۱۳۹۵



۲۳۰

منابع
قرآن

ابن طاووس، رضی الدین ابن القاسم علی بن موسی ابن جعفر (بی تا). سعد السعود، قم: دار الذخائر.

بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ ق). البرهان فی التفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷ ش). *جامعه در قرآن*، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۸۷ ش). *سیره رسول اکرم در قرآن*، قم: مرکز نشر اسراء.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ القرآن*، سوریه: دارالعلم.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۰). *مشور جاوید*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- صدوق، محمدبن علی ابن بابویه (۱۳۷۸). *عیون اخبارالرضا*، قم: انتشارات جهان.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۸). *مجمع البیان تفسیر القرآن*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- کاشانی، محمد بن مرتضی (بی تا). *المحبه البیضاء فی تهذیب الأحياء*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کاشانی، ملا فتح اله (۱۳۶۶). *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران: کتابفروشی علمی.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ۴.
- مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی (۱۳۷۳). *حیوه القلوب*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۵). *میزان الحکمه*، قم: دارالحديث.
- _____ (۱۳۷۵). *رهبری در اسلام*، قم: دارالحديث.
- _____ (۱۳۷۷). *اخلاق مدیریت در اسلام*، قم: دارالحديث.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۶). *پیشینازهای مدیریت اسلامی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ ۲.
- _____ (۱۳۷۷). *اخلاق در قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

میرکمالی، سید محمد (۱۳۷۸). رفتار و روابط در سازمان و مدیریت، تهران: نشر رامین.

Robbins, Stephen P (2008). *Organizational Behavior: Concept, Controversies, and Applications*, Fourth edition, New Jersey: Prentice-Hall Inc.

Schermerhorn, J.R. (2010). **Introduction To Management**, 10th Edition. John Wiley and Sons.



تاریخنامه خوارزمی - فصلنامه علمی - تخصصی - سال چهارم، زمستان ۱۳۹۵



۲۳۲